

رویارویی سیاسی - نظامی حسن صباح با سلجوقیان

* اللهیار خلعتبری

** حسن باستانی راد

دانشگاه شهید بهشتی

دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

حسن صباح نخستین داعی دیلمان (رودبار - الموت)، در زمان اقتدار سلطنت سلجوقی، خلافت عباسی و خلافت فاطمیان مصر، نهضت نزاری را بنیان‌گذاری کرد (۴۸۳ ق / ۱۰۹۰ م). او با تأسیس نهضت نزاری در قلاع درون قلمرو سلجوقیان، در رویارویی سیاسی، نظامی و حتی مذهبی با آن‌ها قرار گرفت. حسن صباح روش‌های نوینی در اداره جامعه اسماعیلی ایران به کار گرفت که در قلعه‌های فراز قله‌ها و رشته کوه‌های شمال، غرب و شرق ایران استواری یافت و تا یورش مغولان حیات سیاسی خود را ادامه داد. در این مقاله سعی می‌شود تلاش‌های سیاسی و نظامی نزاریان در دوره حسن صباح در رویارویی با سلجوقیان با در نظر داشتن اوضاع سیاسی سال‌های ۴۸۳ ق / ۱۰۹۰ م تا ۵۱۸ هـ / ۱۱۲۴ م، دوره اقتدار و رهبری او، بیان شود.

کلیدواژه‌ها: تاریخ اسماعیلیان، حسن صباح، نهضت نزاری، سلجوقیان، روابط سیاسی.

Hassan Sabbah in Political and Military Contact with Seljuquids

Allahyar Khalatbari, Ph.D.

Professor, Department of History

Faculty of Letters and Human Sciences, Shahid Beheshti University.

Hassan Bastanirad, M.A.

Ph.D. student, Department of History

Shahid Beheshti University

Abstract

Hassan Sabbah is the first advocator of Dilaman (Roodbar-Alamut) who established Nizari sect foundation during Seljuqid kingship, Abbasid and Fatimid Kalifet era (in 1090). He was in contact with seljuquids in their kingdom. Hassan Sabbah was the initiator of a new administrative method on the northern, western and eastern mountains range of Iran which lasted until the emergence of Mongol invasion. This paper is dealing with Hassan Sabbah's political and military contacts with Seljuquids (1090 - 1124).

Keywords: Ismailid history, Hassan Sabbah, Nizari movement, Seljuquids political relations.

مقدمه

در میان چهره‌های سیاسی اثرگذار در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تاریخ میانه ایران، حسن صباح، به عنوان پایه‌گذار نهضت نزاری، برهم زنده اقتدار سیاسی سلجوقیان، لرزاننده پایه‌های مشروعیت دستگاه خلافت عباسی، پایه‌گذار نهضت نزاری در «آله - آموت - آشیانه عقاب»، «خداوند الموت» و... بلندآوازه و نامدار است. از این نظر، در میان منابع تاریخی زمان خود، منابع متأخر تاریخی و پژوهش‌های کنونی پیرامون تاریخ میانه ایران جایگاهی درخور تأمل دارد. از این رو، بدیهی است که درباره او سخن بسیار گفته آید و در بسیاری سخن، قضاوت‌ها، تعصبات و تزیدهای بی‌شمار باعث شود که زمانه و زندگی او در هاله‌ای از ابهام و پرسش رخ بنماید. بی‌گمان بروز چنین شخصیت‌هایی معلول اوضاع دوره‌ای خاص از تاریخ است که به یاری توانمندی‌ها و تلاش‌های شخصی توانسته‌اند در یک مقطع زمانی، بلندآوازی سیاسی خود را به اثبات برسانند. به این‌سان، حسن صباح نماینده جریانی است که در پهنه تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران و دنیای اسلام در نیمه دوم سده پنجم قمری (یازدهم میلادی)، تکوین یافت و در آفرینش اعتقادی، نوگرایی در آموزه‌های کهن را برای گسترش اقتدار سیاسی خویش به کار گرفت.

نگاه پرسش‌گرانه درباره این شخص، دیدگاهی چند بعدی طلب می‌کند: او سیاستمدار بود و در این راه کیاست را خوب می‌دانست. فقیه بود و دانا به شرع و وجوه مذهبی و در این راه، بنیان‌گذار آموزه‌ای جدید در مذهب و شریعت شمرده می‌شود. حسن صباح، اهل علم بود و با تحقیق و تفحص آشنایی داشت و با این که «به کلی در تعلیم در بست و گفت خدای‌شناسی به عقل و نظر نیست، به تعلیم امام است» (رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۱۳۵۶: ۱۰۶)، نباید پنداشت که از علوم گوناگون عقلی و نقلی بی‌اطلاع بوده؛ چرا که از منابع بر می‌آید او «معقولات نیکو دانستی» (شبانکاره‌ای ۱۳۷۶: ۱۲۷). حسن صباح در دوران رهبری و پیشوایی نهضت نزاری پایگاه سیاسی خود را رها نکرد، چنان که:

«از آن روز که برالموت شد... تا مدت سی و پنج سال که از دنیا برفت هیچ وقت از آن قلعه به زیر نیامد و از آن سرای که مقامگاه او بود دو نوبت بیش بیرون نیامد و دو نوبت بر بام سرای شد و باقی اوقات در آن سرای معتکف بود و به مطالعه کتب و تقریر سخن بدعت خویش و تدبیر امور مملکت مشغول...» (عطاملک جوینی ۱۹۳۷: ۲۱۵).

از این رو او کار خود را براساس و نظمی درونی و با آگاهی کامل از اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آغاز کرد و مطابق سفرهای طولانی که انجام داده و تجربه‌های گرانبهایی که از اوضاع جاری سرزمین‌های مختلف و بخش‌های گوناگون ایران به دست آورده بود، چندی نگذشت که نفوذ کلام و آموزه «دعوت جدید» که برقرار ساخت در شرق و غرب و جنوب و شمال ایران پراکنده و اثرگذار شد. با چنین تلاش‌های هدف‌داری بود که نه سلطان و وزیران سلجوقی و نه دربار خلفای عباسی و فاطمی، هیچ کدام از ترس فداییان جسور او خواب خوش نداشتند. چنین پیداست که حسن صباح، سیاستمداری کاردارن، عالمی متشرع و تحول یافته، محقق چیره‌دست، خطیبی نافذ و پیشوایی اثرگذار و رقیبی پرهیبت در عرصه سیاسی ایران بوده است.

این مقاله بر آن نیست که همه ابعاد شخصیتی حسن صباح را بازشناسی کند، که هر کدام را فرصتی دیگر باید. اما سعی می‌شود درباره یکی از وجوه فعالیت‌های حسن صباح تأملی انجام گیرد و آن؛ سیاست‌های او در برپایی نهضت نزاری و در برخورد با دستگاه سلطنت سلجوقی، خلافت عباسی و جهت‌گیری در قبال سیاست‌های خلافت فاطمی مصر (مستعلویان) است.

آغاز کار حسن صباح

نیمه دوم سده پنجم قمری (نیمه دوم سده یازدهم میلادی)، همزمان است با تثبیت و اقتدار حکومت سلجوقیان در ایران، در پی اقدامات طغرل سلجوقی و جانشینان او آلپ ارسلان و ملکشاه، جان یافتن دوباره خلافت عباسی در بغداد، خلافت طولانی مدت مستنصر فاطمی^۱

۱ - دوره ۶۰ ساله خلافت المستنصر فاطمی در مصر (۴۸۷ - ۴۲۷ / ۱۰۹۴ - ۱۰۳۶ م)، همزمان با دوره زوال حکومت‌های غزنوی و آل بویه در ایران آغاز شد. در این زمان خلافت عباسی رو به ضعف نهاده بود و حتی در آستانه حضور سلاجقه در منصب حکمرانی بر ایران، ابوالحارث ارسلان بساسیری غلام سپهسالار قدرتمند در عراق عرب که تحت‌تأثیر ابوالمؤید شیرازی داعی فاطمی بود، قدرت را به دست گرفت؛ در شهرهای واسط، کوفه و موصل خطبه به نام خلیفه فاطمی، المستنصر، خوانده شد و حتی در ذیقعد ۴۵۰ قمری (دسامبر ۱۰۵۸ م) بساسیری به بغداد رفت و در آنجا تا زمان تسخیر بغداد توسط طغرل سلجوقی، خطبه به نام خلیفه فاطمی خوانده می‌شد (رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۱۳۵۶: ۷۲). خلافت مستنصر تا ۴۸۷ قمری ادامه یافت و در سال‌های آخر عمر او مسأله جانشینی نزار و مستعلی زمینه‌ساز دو جریان سیاسی در خلافت فاطمیان شد (Nanji 1995: 88). با فوت او، مسأله جانشینی مستعلی و قتل نزار، افتراق مذهبی در میان فاطمیان پیش آورد و حسن صباح که در زمان مستنصر از مصر رفته و از طرف مستنصر به مقام داعی اسماعیلیان ایران منصوب شده بود، در زمان پای‌گیری نهضت اسماعیلیان ایران، با حمایت از نزار و به دست‌گیری رهبری فرقه نزاریه در برابر مستعلویان قرار گرفت (عظاملک جوینی ۱۹۳۷: ۱۷۹ - ۱۸۵).

در قاهره و آغاز افتراق مستعلوی و نزاری در میان اسماعیلیان. همچنین از مشخصه‌های بارز این دوره است؛ تبیین و تکوین مباحث فقهی در راستای سیاست‌های سلطنت و خلافت، زوال و انحطاط علوم عقلی و گسترش تضادهای مذهبی در میان فرقه‌های اسلامی، اثرگذاری فکری و سیاسی نهاد وزارت در سلطنت و خلافت به ویژه توسط خواجه نظام‌الملک توسی و... حسن صباح در آغاز چنین دوره‌ای پا به عرصه وجود گذاشت.^۲ درست در همین دهه بود که طغرل سلجوقی بر آخرین امیر شیعه مذهب بویهی خسروملک (الملك الرحيم) پیروزی یافت و از آن‌جا که در سال‌های نخستین تأسیس حکومت سلجوقی توسط طغرل، خلیفه عباسی تحت فشار صاحبان قدرت در بغداد مانند ارسالن بساسیری سپهسالار ترک حامی خلیفه فاطمی مصر، مستنصر، قرار گرفته بود؛ از طغرل درخواست کمک کرد. طغرل نیز با تصرف غرب ایران تا بین‌النهرین القاب شکوهمند «سلطان المعظم و ملک المشرقین» و «محمی الاسلام، معین‌الامام و یمین خلیفه‌الله» را از خلیفه عباسی دریافت کرد و از این پس سلاطین سلجوقی به عنوان مهمترین حامیان خلافت عباسی قدرت سیاسی خود را در ایران رقم زدند. به این ترتیب سلجوقیان به عنوان مهمترین حامیان خلافت، مشروعیت یافتند و خلافت از آنان قدرت گرفت. در این میان، اوج اقتدار سلجوقیان در عصر خواجه نظام‌الملک توسی وزیر نامدار ایرانی به ظهور رسید که از ۴۵۵ تا ۴۸۵ قمری آل‌پارسلان و ملک‌شاه بر تخت سلطنت تکیه کردند و «... منصب وزارت را من حیث‌الاستقلال مفوض به خواجه نظام‌الملک گردانیدند» (خواندمیر ۱۳۵۵: ۱۵۳). دوره‌ای که ابن‌اثیر به درستی و با آگاهی تمام، آن را «دوله‌النظامیه» خواند و مشخصه اصلی آن تبیین سیاست‌های ملک‌داری است، براساس «آب الملوک/سیاست‌نامه» توسط شخص خواجه نظام‌الملک و بهره‌برداری از اصول فقهی که در آثاری چون احکام‌السلطانیه ماوردی و نصیحه الملوک امام محمدغزالی تبلور یافته است.

پیداست در طی این چهار دهه، تلاش‌های داعیان اسماعیلی نیز گسترش یافته بود، چنان‌که درست در روزگار جوانی حسن صباح، یکی از داعیان بزرگ اسماعیلی، ناصر خسرو قبادیانی (حجت خراسان) در حالی چشم از جهان فرو بست که شرق تا غرب ایران را حضور داعیان گوناگون فراگرفته بود. ظهور حسن صباح در این عرصه نیز در پی هدایت‌های داعیان بود. اگرچه اجداد او شیعه دوازده امامی اهل قم بودند، اما او تنها تا وقتی که در ری

۲- در تاریخ تولد حسن صباح اظهارنظرهای فراوان شده است، آخرین اظهارنظر از دکتر فرهاد دفتری است که تولد او را در

پرتو تعالیم امیره ضراب قرار گرفت بر کیش پدران باقی ماند و از این پس تا زمانی که کسانی چون ابونصر (بونجم) سراج، مؤمن نامی از اهالی ری و عبدالملک ابن عطاش تعالیم اسماعیلی را به او تفهیم کردند (رمضان ۴۸۴ق/مه ۱۰۷۲ م)، زمینه‌های تحول مذهبی در او به وجود آمد (عطا ملک جوینی ۱۹۳۷: ۱۸۸). اما با این همه در این سال‌ها او شخصیتی نبود که بتواند مقابله با سلطنت سلجوقی یا برهم زدن آرامش سیاسی دستگاه خلافت عباسی را داشته باشد. حسن صباح در سال‌های ۴۶۹ تا ۴۷۳ق (۱۰۷۶ - ۱۰۸۱ م) ضمن سفر به قاهره برای دیدار با المستنصر خلیفه فاطمی از سرزمین‌های قلمرو غربی سلجوقیان دیدن کرد و تجربه‌های فراوان اندوخت. در همین سال‌ها در خود دید که می‌تواند سودای مقابله با سلجوقیان و خلافت عباسیان را در سر بیوراند چنان‌که در بازگشت به ایران مقام داعی دیلمان، قهستان و دیگر سرزمین‌های اسماعیلی‌نشین را از خلیفه فاطمی دریافت کرد و زمانی که به قلمرو حکومتی سلجوقیان بازگشت، در میان پیروان و داعیان اسماعیلی مقام شامخی داشت. سفرهای او در بیشتر سرزمین‌های تابع خلافت عباسی و سلطنت سلجوقی، با اهداف خاص سیاسی انجام شد، چنان‌که در منابع تاریخی و از آن میان در جامع‌التواریخ آمده است:

«... به راه بغداد و خوزستان به اصفهان آمد، آخر ذی‌الحجه ثلث و سبعین و اربعمائه. و از آن‌جا به یزد و کرمان شد و یک‌چندی دعوت کرد و به اصفهان آمد و از آن‌جا به فریم و شهریار کوه شد و چهارماه مقام کرد و از آن‌جا به خوزستان رفت و بعد از سه ماه مراجعت نمود و به راه بازگشت به صوب بیابان به شهر دامغان رسید و تا سه سال به دامغان و گرگان و چناشک تکاپوی می‌کرد...» و سرانجام پس از دیدار از شهرهای مختلف ایران و تعیین داعیان در بلاد گوناگون «بر در الموت آمد...» (رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۱۳۵۶: ۱۰۳ - ۱۰۴).

با این زمینه‌سازی‌های مذهبی و سیاسی، روابط خود را با داعیان اسماعیلی گسترش داد و چنان پیش رفت که در ۶ رجب ۴۸۳ قمری (۴ سپتامبر ۱۰۹۰ م) در اندک مدتی توانست نهضتی اسماعیلی را در قلاع ایران و از آن میان، الموت، لمسر (لمبسر = لبسر) و... پایه‌گذاری کند که بعدها پس از قتل نزار، ولیعهد و جانشین المستنصر، تحت نام نزاریه فعالیت‌های سیاسی و مذهبی خود را ادامه داد (Madelong 1978: 199). او «در زمانی کم بر قلعه‌های مرتفع چیره شد» (بنداری اصفهانی ۱۳۵۶: ۷۶) و به زودی فرمان رهبری‌اش در میان اسماعیلیان ایران در شمال، شمال غرب، شرق و مرکز ایران نافذ گشت.

اگر به تقویم رویدادهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در این چند دهه (۴۴۰ - ۴۸۳ ق) توجه شود این نکته معلوم خواهد شد که حسن صباح درست همزمان با قدرت یافتن سلاجقه، دوران جوانی و تحول فکری را آغاز کرد و در اوج اقتدار سلجوقیان قدم در راه پایه‌گذاری نهضتی برداشت که مهم‌ترین تهدید برای سلجوقیان به حساب می‌آمد. از این‌رو از همان آغاز دشنه فداییان اسماعیلی متوجه سلجوقیان شد. از این مختصر پیداست که تبیین سیاست حسن صباح را دست‌کم بایستی از چهار منظر مورد مطالعه قرار داد:

۱- در برخورد گسترده با سلجوقیان که به دنبال برجیدن اساس نهضت قلاع و اندیشه‌های سیاسی و مذهبی در راستای اقتدار بخشیدن به دستگاه سلطنت با استفاده از مردان «حرب» و دیوانسالاران «با تدبیر» بودند و اسماعیلیان نزاری را مهم‌ترین دشمن داخلی خود می‌دانستند.

۲- برخورد با دستگاه خلافت عباسی به ویژه در حوزه مسایل دینی به عنوان رویارویی مذهب شیعه اسماعیلی با مذهب رسمی اهل سنت و مسأله امامت و خلافت.

۳- گسیختن ارتباط با خلافت فاطمی مصر از آن‌رو که پس از فوت المستنصر بالله خلیفه فاطمی، مستعلی بر برادرش نزار که ولیعهد بر حق پدر بود، پیروزی یافت و عملاً با از میان برداشتن نزار، حامیان او روابط خود را با فاطمیان مستعلوی قطع کرد و در ایران حسن صباح نهضت نزاری را با اظهار تلویحی مسأله غیبت امام نزار پایه‌گذاری کرد.

۴- آموزه نوین به عنوان «دعوت جدید» در برابر «دعوت قدیمه» که اگرچه در پیوند با افتراق نزاری - مستعلی بود، اما حسن صباح با ارائه آموزه جدید راه را برای آموزش آموزه‌های خویش به عنوان پیشوای جامعه نزاری در زمان غیبت امام فراهم کرد و با بهره‌گیری از تعالیمی که در آثاری مانند فصول اربعه عرضه داد، سیاست‌گذاری‌های نهضت را رقم زد.

از آن‌جا که مورد سوم یعنی گسیختن روابط با مصر به منزله انقطاع تبعیت از مرکز خلافت اسماعیلیان و فرو رفتن نزاریان در مجمعی درون گروهی یا به تعبیری درون جامعه‌ای در میان دیگر اسماعیلیان است و تأثیر چندانی در عملکرد سیاسی حسن صباح در داخل ایران و دز رویارویی با سلجوقیان ندارد، به‌طور خاص موردنظر ما در این مقاله نیست. دیگر آن‌که، برداشت تاریخی از روند اثرگذاری آموزه دینی و سیاسی دعوت جدید، باید در جای دیگر و از منظر ماهیت‌شناسی رفتار مذهبی پایه‌گذار نهضت نزاری و سیاست‌های مذهبی او مورد تأمل قرار گیرد.

از این رو در مقاله حاضر سعی می‌شود روابط و منازعات سیاسی حسن صباح، با سلجوقیان و خلافت عباسی و در پرتو آن دیگر امور و جریان‌های مربوط به آن مورد تأمل قرار گیرد که سال‌های ۴۸۳ قمری همزمان با وزارت خواجه نظام‌الملک سلطنت ملک‌شاه و خلافت مقتدی عباسی تا ۵۱۸ قمری سال درگذشت حسن صباح که همزمان با سلطنت محمودبن محمد سلجوقی (۵۲۵ - ۵۱۱ق) و سلطان سنجر (درگذشت ۵۵۲ق) و خلافت المستر شد عباسی (۲۹-۵۱۲ق) و در نهایت دوره ضعف سلجوقیان بود، را شامل می‌شود.

زمینه‌های برخورد با سلجوقیان

در سال‌هایی که حسن صباح آموختن آموزه‌های اسماعیلی و راه سفر به مصر را در پیش گرفت، اقتدار روزافزون سلطنت سلجوقیان به پایمردی خواجه نظام‌الملک توسی، وزیر و دیوانسالار نامدار ایرانی، بر همه جای ایران نمایان بود و ملک‌شاه، سومین سلطان قدرتمند سلجوقیان با دستگاه خلافت عباسی و شخص خلیفه عبدالله بن محمدبن القائم ملقب به المقتدی بامرالله (۴۶۷ - ۴۸۷ق) روابط دوستانه و یابوری‌های توأمان داشتند. خلیفه و سلطان چندان در اتحادی معنادار خلافت و سلطنت را به هم گره زدند که مراسم ازدواج المقتدی با دختر ملک‌شاه در حضور خواجه نظام‌الملک وزیر سلطان و ابوشجاع وزیر خلیفه و در برابر ترکن خاتون زوجه پرنفوذ و مقتدر سلطان برگزار شد و با زاده شدن پسری به نام ابوالفضل جعفر، بغداد و اصفهان به عنوان پایتخت‌های خلافت و سلطنت بسیار به هم نزدیک شدند. اگرچه نه تنها این ازدواج در تداوم اتحاد سیاسی آنان تأثیر چندانی نداشت که حتی باعث کدورت‌ها و جدایی‌هایی شد که تقریباً درگذشت ثمره این ازدواج نیز بر آن دامن زد.

دغدغه مشترک خلافت و سلطنت در این سال‌ها، ناآرامی‌های غرب قلمرو آنان در سوریه تا مرکز خلافت فاطمی - قاهره - بود. در شرق، قراخانیان روابط حسنه‌ای با سلجوقیان داشتند؛ چنان‌که نزدیک به یک دهه (۴۷۳ - ۴۸۲ق) برادرزاده ترکن خاتون، همسر ملک‌شاه، به نام احمدخان ابن‌خضر بر آن نواحی فرمان می‌راند و نفوذ سلجوقیان بر ماورای جیحون همچنان نیرومند بود (باسورث ۱۳۷۱: ۹۵). در نواحی داخلی ایران نیز مشکل چندانی مگر تلاش‌های گریز از مرکز سپهسالاران و اقطاع‌داران و حکام برخی مناطق مانند قاوردیان در کرمان و به ندرت تلاش‌های گریز از مرکز برخی رجال سلجوقی متوجه سلطنت آنان نبود.

می‌توان باور داشت، که در پی نخستین شورش داخلی در جنوب غربی ایران که در پی آن بضره به دست قرامطه غارت شد (۴۸۳ق)، سلطنت و خلافت هنوز با تکیه بر اقتدار همه جانبه خود خطر جدی از جهت چنین شورش‌هایی احساس نمی‌کردند. چنان‌که در همین سال در پی حرکتی سریع، داعیان اسماعیلی به پایمردی حسن صباح در چشم برهم زدنی باور نکردنی قلعه الموت را تصرف و شالوده نهضت قلاع را که نزدیک به دو قرن در اوضاع سیاسی ایران تأثیر مستقیم داشت، پی‌ریزی کردند؛ و در اندک مدتی از سوریه تا درون سلسله کوه‌های البرز، کرانه‌های دریای مازندران، پیرامون اصفهان، فارس، کرمان، طخارستان و قهستان (کوهستان) و قومس در چنبره دشنه فداییان اسماعیلی قرار گرفت و حتی در دربارهای سلطان سلجوقی و خلیفه عباسی نیز رخنه کردند.

نکته جالب در ظهور سریع، سرسختانه و مقتدرانه این گروه جدید در پهنه تحولات سیاسی ایران، آن است که درست در زمانی که سلجوقیان در بالاترین حد اقتدار خود بودند، سربر آوردند و برای تکوین آرمان‌های خود در مقابل مهمترین عامل و محور سلطنت و خلافت یعنی مذهب اهل سنت قرار گرفتند؛ چنان‌که پنج سال پس از حضور حسن صباح در الموت در پی افتراق مستعلوی و نزاری به دنبال قتل نزار، رهبر نهضت اسماعیلی در ایران، بهتر آن دید که با نوگرایی در آموزه‌های کهن اسماعیلی از ایده‌ای نوین در برخورد با آراء مذهبی سلجوقیان و عباسیان و حتی فاطمیان مصر (مستعلویان) بهره ببرد.

بدیهی است که در چنین شرایطی حسن صباح، برخورد با سلجوقیان را نخستین گام در پیشبرد اهداف سیاسی و نظامی خود قرار داد. استقرار او و یارانش در الموت - رودبار، دیلمان و عجبین شدن آنان با کوهنشینان و روستاییانی که از قرن‌ها پیش مذهب شیعه داشتند، قیام‌های ضدعباسی قدیمی را زنده کرد. گرد آمدن گروه‌های مخالف عباسیان و سلجوقیان پیرامون حسن صباح چندان بود که خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی بیان می‌کند گروه‌های مزدکی که «تظاهر خود به مسلمانی و شیعی کردند و هم بر سر مذهب خویش می‌بودند» با نام «پارسیان» به او گرویدند (رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۱۳۵۶: ۱۵۰).^۳ از این رو بسیاری از کسانی که با سلجوقیان و عباسیان سرناسازگاری داشتند در پیرامون قلعه‌های تسخیر شده نزاریان قرار گرفته، هدف مشترک خود را آغاز کردند. بی‌گمان در میان این جمع، کسانی نیز بودند که از درون دستگاه سلطنت سلجوقی برخاسته بودند، مگر نه این‌که حسن صباح به عنوان مهمترین چهره مخالف سلجوقیان در این زمان روزگاری دراز را در ری و اصفهان

۳ - خواجه رشیدالدین بیان می‌کند که حسن صباح با فرستادن «جولاهای بذیل نام به آذربایجان، پارسیان را دعوت کرد و گفت حق خود با پارسیان است و اسماعیلیه مردمی ظاهری‌اند...» (۱۳۵۶: ۱۵۱).

گذرانده بود چنان که بنداری اصفهانی بیان می‌کند: «جماعتی که چون ما تربیت و نشو و نما کرده بودند و با ما در دبستان هم شاگرد بودند و از دانش‌های فقه و ادب بهره زیادی گرفته بودند، از میان ما برخاستند و با همه مردم مخالفت کردند.» (همان: ۷۵) بنابراین از نگاه دیگر می‌توان برخاستن و قدرت یافتن این جنبش را در مقابله با سیاست‌های سلجوقیان برشمرد، یا به تعبیری از دیدگاه تحولات درون جامعه‌ای، آن را بررسی کرد و به این نتیجه رسید که یک بخش مهم از مخالفان سلجوقیان و پیروان اسماعیلیان به تأثیر از باز خورد نوع سیاست‌های سلطنت سلجوقی بیرق مخالفت را برافراشتند. چنان که حسین قائنی از داعیان باکفایت اسماعیلی زمانی که به زادگاه خود در کوهستان (قهستان) رفت (۴۸۴ ق/۱۰۹۱م)، بسیار زود موفقیت حاصل کرد (جوبنی ۱۹۳۷: ۲۰۰). آشنایی قهستانیان با سنت‌های شیعی و ناراضی بودن آنان از حکومت ستمگراانه امیر سلجوقی آن ولایت را از دلایل اصلی موفقیت او در توسعه آن نهضت در قهستان برشمرده‌اند (دفتری ۱۳۸۲: ۲۳۵). به تعبیر دیگر، روش حکومت امیران سلجوقی و اقطاع‌داران و ستمگری‌های آنان نیز می‌توانست از عوامل زمینه‌ساز در پیشبرد اهداف رهبران نهضت اسماعیلی به‌شمار آید. گویی، خواجه نظام‌الملک، وزیر باتدبیر سلجوقیان این مسأله را خوب دریافته و در سیرالملوک به سلطان سلجوقی و عموم اقطاع‌داران و امیران گوشرد می‌کرد که پایداری ملک به عدل است، نه ظلم.^۴

با این همه، چنان مقدر بود که خواجه نظام‌الملک، از نخستین قربانیانی باشد که در معرض دشمنی فداییان اسماعیلی قرار گرفت و به‌دست یکی از فداییانی که گمان می‌رود از روستازادگان رودبار و الموت بوده (ابوطاهر اوانی) از پای درآمد.^۵ تردیدی نیست که خواجه مهم‌ترین کسی بود که در آغاز شکل‌گیری نهضت نزاری می‌توانست راه کارهای برچیدن آن

۴ - «الملک یقی مع الکفر و لایقی مع الظلم، معنی آن است که ملک با کفر بپاید و با ستم نپاید» (نظام‌الملک طوسی ۱۳۷۵: ۹).
۵ - به گمان نگارنده ابوطاهر اوانی اشتباه و ابوطاهر اوانی صحیح است زیرا فاصله اوان تا الموت بسیار زیاد است و بعید می‌نماید که فردی از این منطقه جزو فدائیان نزاری بوده باشد. در صورتی که در منطقه رودبار و الموت و تقریباً در فاصله ۱۰ کیلومتری قلعه الموت روستایی قرار دارد بنام اوان که بسیار پرآب است. به احتمال قریب به یقین اوان در اصل آب وان یا آب بان بوده که این واژه به تدریج تبدیل به اوان شده است (در لهجه محلی او = آب). در جنوب این روستا و متصل به آن، دریاچه کوچکی از آب شیرین و گوارا قرار دارد. این دریاچه، منشأ و سیرآب کنند چندین روستای کوچک و بزرگ پایین دست خود به نام‌های کوشک آئین بالا و پایین و روستای مراغی‌نشین دیکین است. نکته جالب توجه در این است که در زمان حاضر تعداد زیادی از اهالی اوان به نام خانوادگی طاهری شهرت دارند (۶). از این رو نگارنده با شناخت از موقعیت جغرافیایی آن‌جا و بازدیدهای مکرر از قلاع نزاریان به‌ویژه الموت و روستای اوان اذعان دارد که نام درست کشنده خواجه نظام‌الملک ابوطاهر اوانی است. چنان که در برخی منابع نیز این نام به گونه اوانی هم آمده، از آن میان است: در نسخه‌ای از جامع‌التواریخ اوانی آمده (رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۱۳۵۶، پاورقی ۱۳۴)؛ مرحوم دکتر زریاب‌خویی در تحریر *روضه‌الصفا* بیان کرده است که در اصل متن کتاب نام ابوطاهر اوانی آمده و در نسخه‌ای از جهانگشاه افغانی و در دیگر نسخه‌ها اوانی آمده، وی نیز اوانی را صحیح دانسته است (میرخواند ۱۳۷۳: ۶۷۶/۴). اما گمان می‌رود همان اصل مطلب *روضه‌الصفا* درست بوده، چنان که در حبیب‌السیر نیز اوانی آمده است (خواندمیر ۱۳۳۳: ۴۶۷). در برخی منابع دیگر نیز به دیلمی بودن وی اشاره شده است، چنان که در زنده‌التواریخ اشاره شده است (کاشانی ۱۳۶۶: ۱۵۴).

نهضت را برای سلطان و خلیفه ترسیم کند. آن چه او در سیاست‌نامه درباره خروج اسماعیلیان دارد به روشنی گواه این مدعاست:

«به همه روزگاران خارجیان بوده‌اند، از روزگار آدم، علیه‌السلام، تا اکنون خروج کرده‌اند. در هر کشوری که در جهان است، بر پادشاهان و بر پیغامبران، علیه‌السلام، هیچ گروهی شوم‌تر و نگون سارتر و بدفعل‌تر از این قوم نیستند که از پس دیوارها به این مملکت می‌سگالند و فساد دین می‌جویند و گوش به آوازه نهاده‌اند و چشم بر چشم‌زدگی. اکنون، اگر نعوذبالله، هیچ‌گونه این دولت قاهره را آسیبی آسمانی رسد، این سگان از نهفت‌ها بیرون آیند و بر این دولت خروج کنند و دعوی شیعت کنند و قوت و مدد ایشان بیشتر از روافض و خرمدینان باشد و هرچه ممکن گردد از شر و فساد و قتل و بدعت هیچ باقی نگذارند. به قول دعوی مسلمانی کنند ولیکن به معنی فعل کافران دارند» (نظام‌الملک طوسی ۱۳۷۵: ۲۲۷).

بدیهی است که حسن صباح مخالفان خود را خوب می‌شناخت و می‌دانست دیر یا زود آنان در رویارویی با او قرار خواهند گرفت. با این همه باید در نظر داشت که اقدامات ترورگونه نزاریان معلول نوع سیاست سلجوقیان با قلاع‌نشینان است. چنان که با استناد به بیشتر منابع تاریخی این نکته به دست می‌آید که سلجوقیان آغازگر برخوردهای جدی با نزاریان بودند و از آن‌جا که زمینه‌ها و شرایط لازم برای رویارویی میان سلجوقیان و نزاریان به وجود آمده بود، برخورد دوجانبه دیر یا زود به وقوع می‌پیوست. اما باید توجه داشت که نزاریان دلایل سیاسی، مذهبی، اجتماعی و اقتصادی فراوانی داشتند تا بر اثر آن‌ها نه به عنوان شورشگرانی که قیام یا شورش زودگذر ایجاد کنند؛ بلکه به عنوان قدرتی اثرگذار، آرمان‌ها و اهداف بارزی داشتند که براساس و شالوده‌های تاریخی، مذهبی و سیاسی در درازمدت شکل گرفته بود و می‌توانست برای اساس قدرت و مشروعیت خلافت و سلطنت، تهدیدی جدی به‌شمار آید.

رویارویی سلجوقیان با نزاریان

اگرچه نمی‌توان در بررسی تحولات تاریخی، سیاسی و اجتماعی اسماعیلیان قلاع - یا به تعبیر بهتر «داعیان و رفیقان و فداییان» - تا سال ۴۸۸ قمری که نزار به قتل رسید پیروان حسن صباح را نزاری نامید، اما از آن‌جا که فعالیت‌های آنان زمینه‌ساز پای‌گیری نهضت نزاری بود، دور از حقیقت نیست اگر اقدامات آغازین در تأسیس این نهضت را در پرتو آن چه بعد از ۴۸۸ قمری نمایان شد بررسی کرده و برای پنج سال اول تاریخ این نهضت، نام و عنوان نهضت نزاری به کار ببریم.

چنان که بیان شد، در ۴۸۳ نهضت قلاع (دعوت جدید) تأسیس شد و تا ۴۸۸ این نهضت با اعمال نظر آموزه‌های کلی و کهن پیش می‌رفت و از ۴۸۸ به بعد است که آموزه‌های نوین تکوین یافت و نام نهضت نزاری یافت، در طی این پنج سال تحولات بسیاری در جامعه پنهان از دیده‌ها در قلاع روی داد و زمانی سلجوقیان به خطر این جنبش سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پی بردند که دیگر نمی‌توانستند مانع از تکوین آن بشوند. جویی در تاریخ جهانگشا آغاز نخستین برخورد میان سلجوقیان و نزاریان را در پی اقدامات حسن صباح در الموت و حسین قائنی در قهستان این‌گونه بیان می‌کند:

«چون حکایت بدعت او فاش شد و اصرار آن طایفه به مسلمانی که در جوار ایشان بودند منتشر گشت، سلطان ملکشاه در اوایل سنهٔ خمس و ثمانین و اربعمائه امیری را که ارسلانتاش نام بود به دفع و قمع حسن صباح و متابعان او نامزد فرمود. آن امیر در جمادی‌الاول سال مذکور به محاصره الموت بنشست» (جویی ۱۹۳۷: ۲۰۱).

اگرچه حملهٔ ارسلانتاش در پی شیخون اسماعیلیان درهم شکست؛ اما این واقعه که در دیگر منابع تاریخی نیز انعکاس یافته است (رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۱۳۵۶: ۱۰۸). از یک نظر در بررسی واکنش سلجوقیان در برابر حسن صباح مهم است. اگر به تاریخ حضور حسن صباح در الموت دقت شود (۶ رجب ۴۸۳ق) این نکته به دست خواهد آمد که تا این زمان (۴۸۵ق) در حدود ۲۲ ماه درگیری خاصی میان دو طرف پیش نیامد و مهمترین رویارویی‌ها خلاصه می‌شد به برخی اقدامات نظامی امیر یورنتاش که منطقهٔ الموت اقطاع او بود و سعی داشت تا قلعه‌نشینان را از پای درآورد و «هرکه را که دعوت سیدنا [قبول کرده می‌بود] و مطیع و منقاد او می‌شد، می‌کشت و آن‌جا را غارت می‌کرد» (همان: ۱۰۸) اما زمانی که ملکشاه از اقتدار این داعیان در قهستان باخبر شد، در فکر حمله به الموت مرکز اصلی رهبری نهضت افتاد. جالب آن که درست ۴ ماه پس از حمله ارسلانتاش به قلاع اسماعیلی در رودبار و الموت، آنان با از پای درآوردن خواجه نظام‌الملک در رمضان ۴۸۵ پاسخ این واکنش را دادند. این اقدام نشانگر آگاهی درست حسن صباح از ساختار سیاسی سلطنت سلجوقیان است؛ چرا که:

«نظام‌الملک الحسن بن علی بن اسحاق الطوسی رحمه‌الله وزیر ملکشاه به نظر ثاقب و رأی صائب، از شمائل سیدنا و اتباع و اشیاع او امارات فتنه‌های متنوع و علامات خلل‌ها مشاهده می‌کرد و در حسم مادهٔ فتنه و قطع مایه فتور به جد ایستاده بود و در تجهیز و تهیهٔ عساکر به قمع و قهر ایشان مبالغه می‌نمود» (همان: ۱۰۹).

خواجه نظام‌الملک در واپسین روزهای عمر خود لشکری سخت به جنگ اسماعیلیان رودبار و قهستان فرستاد. اما قتل او و فوت زود هنگام ملکشاه (شوال، ۴۸۵ق) باعث بازگشت آن لشکریان و قوام یافتن اسماعیلیان شد. از این زمان تا اواخر سده پنجم قمری اوضاع درونی سلطنت سلجوقی بسامان نبود. بلافاصله پس از فوت ملکشاه، خاندان و جانشینان او به ویژه پسرانش محمود، برکیارق و بعدها محمد و سنجر وارد نزاع‌های خانوادگی شدند. اغتشاش‌هایی که بیش از ۱۰ سال به طول انجامید، شالوده سیاست‌های سلجوقیان در قبال اسماعیلیان را از هم گسیخت. محمود جانشین ملکشاه در مقابل برادرش، برکیارق، قرار داشت. تنش عمومی آن‌ها نیز در سوریه از مدعیان قدرت به حساب می‌آمد. فوت محمود در ۴۸۷ قمری و کشته شدن تنش در ۴۸۸ در جنگ ری، باعث شد راه سلطنت برکیارق هموار شده و خلیفه عباسی، المستظهر، سلطنت او را به رسمیت شناخت از ۴۹۰ سنجر برادر ده ساله آن‌ها امور خراسان را به دست گرفت و تا سال ۴۹۸ که برکیارق درگذشت، اوضاع درونی سلجوقیان تا اندازه‌ای آرام بود. از این زمان محمدتپه سلطان سلجوقی در بخش غربی ایران (که عراق عجم و عراق عرب خوانده می‌شد) و سنجر نایب‌السلطنه او قلمرو شرقی سلجوقیان را در اداره خود گرفتند (دفتری ۱۳۸۳: ۳۹۰).

در درگیری‌های خانوادگی میان سلجوقیان، اسماعیلیان نیز نقش داشتند. اما با این همه، حسن صباح نخواست در چنین شرایطی مستقیماً قلمرو سلجوقیان را مورد تعرض جدی قرار دهد. او بر چنین تصمیمی دلیلی واضح داشت، زیرا در آن صورت رقبای سیاسی سلجوقی که در جدال با یکدیگر بودند، از نزاع‌های درونی دست برداشته علیه دشمن مشترک یعنی حسن صباح متحد می‌شدند و در این صورت خلیفه عباسی نیز اقدام آن‌ها را تأیید می‌کرد. مهم‌ترین کاری که نزاریان در چنین شرایطی می‌توانستند انجام دهند استفاده از فرصت پیش آمده ناشی از جدال‌های درونی سلجوقیان برای تثبیت موقعیت و اقتدار خود بود چنان‌که در همین زمان با ترفند رئیس مؤیدالدین مظفر اسماعیلی که به ظاهر از امیران با وفای سلجوقی و وفادار به برکیارق بود،^۶ قلعه گردکوه در قومس (کومش = دامغان) به تصرف اسماعیلیان

۶- رئیس مؤیدالدین مظفر یکی از امیران برجسته سلجوقی به نام امیرداد حبشی را واداشت که قلعه را از برکیارق بازستاند. امیرداد حبشی که از نیت او آگاه نبود پس از تصرف قلعه، مؤیدالدین مظفر را که مخفیانه به دست عبدالملک بن عطاش به کیش نزاری درآمده بود، به نیابت خود در قلعه گماشت. وی نیز بی‌درنگ به استحکام قلعه پرداخت و در حالی که چهره واقعی او شناخته نبود، در جنگ برکیارق با سلطان سنجر یاران اسماعیلی‌اش به کمک او شتافتند (جوینی ۱۹۳۷: ۲۰۷).

درآمد و حتی او به همراه پنج هزار نفر از مردان اسماعیلی به نفع برکیارق در جنگ علیه سنجر - که به تدریج در قلمرو غربی سلجوقیان نیز دخالت می‌کرد، شرکت کردند. در طی این سال‌ها حسن صباح ضمن استحکام بخشیدن به قلعه الموت و پیرامون آن برخی لشکرکشی‌های سلجوقیان به آن نواحی را با استفاده از روش دفاع در میان کوه‌های صعب‌العبور و ضدحمله در موقع عقب‌نشینی نیروهای دشمن شکست داد. چنان‌که در اولین سال نابسامانی اوضاع سلجوقیان پس از مرگ ملک‌شاه، اسماعیلیان توانستند لشکر عظیم آنان را که به فرماندهی ابومحمد زعفرانی در حوالی ری و دامنه‌های جنوبی البرز خودنمایی کرد شکست دهند (حافظ ابرو ۱۳۶۴: ۲۰۳) و کمتر از یک دهه بعد در سال ۴۹۵ قمری لمپس به عنوان یکی از مهمترین قلاع در سلسله کوه‌های البرز به فرماندهی کیابزرگ امید رودباری - جانشین حسن صباح - تسخیر شد (جوینی ۱۹۳۷: ۲۰۸؛ رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۱۳۵۶: ۱۱۵).

گذشته از این‌گونه رویارویی‌ها در کوه‌های البرز، در شرق نیز اسماعیلیان پیروزی‌های قابل توجهی به دست آوردند. قهستان که مهم‌ترین قلمرو آنان در بخش شرقی امپراتوری سلجوقی به حساب می‌آمد در تیررس سپاهیان سنجر بود. حکومت شصت و دو ساله سنجر در شرق (۴۹۰ - ۵۵۲ ق) همواره برای نزاریان قهستان در فراز و فرودهای سیاسی و گاه با درسرهایی همراه بود. سال‌های نخستین حکومت او بر خراسان و ماوراءالنهر به نسبت با آرامش همراه بود، اما هر آن‌چه در حوالی خوارزم بر قدرت خوارزمشاهیان (فرزندان انوشترگین غرچه) افزوده می‌شد و در جنوب غوریان قدرت می‌یافتند، سنجر مشکلاتش بیشتر می‌شد. ضمن آن‌که در شرق به ویژه از جانب غزان نیز در امان نبود. اما هیچ یک از قدرت‌های یاد شده در دو دهه نخست حکومت او که همزمان با حضور حسن صباح در رأس نهضت نزاری بود، مشکل چندانی برای او به وجود نمی‌آوردند. دغدغه اصلی سنجر از زمانی شروع شد که رقابت‌های جانشینی در قلمرو غربی سلطنت سلجوقی اوج گرفت و سنجر در رقابت میان برکیارق و محمدتپر خود را شایسته مداخله دید.

منابع تاریخی اشاره کرده‌اند که حسن صباح درصدد بود تا با سلطان سنجر روابط صلح‌آمیزی داشته باشد. چنان‌که «در تحریر مصالحت، زسولان به خدمت سلطان سنجر متواتر می‌داشت» و برای این‌که سلطان سنجر را از حوزه اقتدار خود، که تا کاخ سلاطین و خلفا می‌رسید، در وحشت اندازد در اقدامی کم‌نظیر این‌گونه عمل کرد:

«از خادمان، یکی را به مالی بفریفت و کاردی بفرستاد تا در شبی که سلطان مست خفته بود کارد را در پیش تخت در زمین نشانند، چون سلطان بیدار گشت و کارد را بدید، از آن اندیشناک شد و چون از تهمت بر کسی نمی‌بست به اختفای آن اشارت فرمود... سلطان بترسید و به آن سبب به صلح ایشان مایل شد» (جوینی ۱۹۳۷: ۲۱۱).

این مسأله باعث شد که به سه شرط صلح با حسن صباح را بپذیرد: «نخست آن که از نو قلعه بنیاد نکنند، دیگر سلاح و سلب جنگ نخرند، و سوم مردم را بر عقیدت خود دعوت نکنند.» اما این امر باعث شد که فقها او را به دوستی با حسن صباح و کسانی که ملحد شناخته می‌شدند، متهم کنند. با این همه، روزگاری چند میان حسن صباح و سلطان سنجر صلح برقرار شد و حتی نزاریان «از خراج املاک که در ناحیت قومس به ایشان منسوب بود، سه چهار هزار دینار ادرار» می‌کردند (رشیدالدین فضل‌الله ۱۳۵۶: ۱۲۳).

در چنین روزگاری، سلجوقیان در غرب ایران خطر اسماعیلیان را بیش از پیش حس می‌کردند. در نخستین سال‌های نهضت نزاری در نزدیکی نهاوند وزیر نامدار سلجوقی با دشمنی فداییان اسماعیلی از پای درآمده بود و اکنون که قدرت آنان چشمگیر شده بود، اصفهان پایتخت سلجوقیان از طرف اسماعیلیان تهدید می‌شد. تلاش‌های بی‌وقفه عبدالملک عطاش که چند دهه در اصفهان و پیرامون آن برای توسعه دعوت اسماعیلی ادامه یافت، در زمان احمد، پسر او، توسعه یافت و قلعه شاهدژ در نزدیکی اصفهان به تصرف اسماعیلیان درآمد و این‌گونه نزاریان دروازه‌های پایتخت سلجوقیان را در خطر مستقیم خود قرار دادند (هاجسن ۱۳۸۳: ۱۱۱).

بی‌گمان چنین پیروزی‌هایی باعث می‌شد تا دست‌کم جانشینان ملک‌شاه در دفع «طغیان ملاحده» با یکدیگر یکدل باشند. از نظر جغرافیایی، اسماعیلیان درست حایل میان قملرو سنجر در شرق و قملرو بر کیارق و جانشین او محمدتپر (۴۹۸ - ۵۱۱ق) در غرب بودند. به قول حمدالله مستوفی آشفته‌گی درونی سلجوقیان و تنازع محمدتپز با برکیارق به نزاریان این فرصت را داد که حکومت قلاع را در گستره‌ای بزرگتر توسعه دهند (مستوفی ۱۳۳۹: ۴۴۴) و تا شاهدژ اصفهان بیشتر قلاع و ستیخ قله‌ها را از آن خود کنند (Madelung 1978: 200). اگرچه در زمان برکیارق، سلجوقیان نتوانستند از این پیشروی جلوگیری کنند، اما محمدتپر نیز از همان آغاز وقت و توان خود را سرگرم باز پس‌گیری شاهدژ کرد (راوندی ۱۳۳۳: ۱۵۵ - ۱۵۶).

شاهدژ چند سالی بیش در دست احمدبن عبدالملک عطاش باقی نماند و در طی یورش‌های مکرر سپاهیان سلطان محمدتپر سلجوقی سرانجام از پای درآمد (۳۹۹ - ۵۰۰ ق) و احمد به اسارت درآمد. او را در اصفهان «به خلافت و فضیحت بر شتری نشانند و گرد شهر برآوردند و عاقبت پوست او برکنند و به گاه بیاکنند و او هیچ آه نکرد» (رشیدالدین فضل‌الله ۱۳۵۶: ۱۲۲). گویا سر او را به همراه سر پسرش به نزد خلیفه عباسی مستظهر فرستادند (دفتری ۱۳۸۳: ۴۱۶).^۷ تنها شاهدژ نبود که در معرض لشکرکشی سپاهیان سلطان محمدتپر سلجوقی قرار گرفت، قلعه‌های اطراف ارجان ویران شدند و قلعه الموت نیز چندین بار در محاصره قرار گرفت که از همه سخت‌تر محاصره طولانی مدت به فرماندهی انوشنگین شیرگیر حکمران سلجوقیان در ساوه بود که تقریباً از ۵۰۳ تا ۵۱۱ قمری (سال درگذشت سلطان محمدتپر) ادامه یافت. اما همه این محاصره‌ها بی نتیجه بود و مهاجمان سلجوقی تلفات بسیاری برجای گذاشتند (جویی ۱۹۳۷: ۲۱۲).

از زمان فوت سلطان محمدتپر تا زمان فوت حسن صباح (۵۱۸ قمری) سلجوقیان در گردونه نابسامانی‌های دوباره‌ای در دوران سلطان محمود پسر سلطان محمد قرار گرفتند و نزاریان فرصت یافتند تا پس از آن محاصره‌های طولانی مدت، به تقویت دوباره خود و قلعه‌هایشان بپردازند.

شیوه‌های برخورد

نهیض نوپای نزاری در دوره‌ای از سخت‌ترین شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی تکوین یافت و از آنجا که اقتدار چشمگیر سلجوقیان می‌توانست از همان آغاز ریشه‌های آن را بخشکاند، حسن صباح به پایمردی گروهی اندک از «رفیقان» - چنان که خود را به این نام می‌خواندند - ستیغ قلعه‌های منطقه الموت را به تسخیر درآورد. چنان که «از قلاع آن چه میسر می‌شد به دست می‌آورد و هرکجا سنگی می‌یافت که بنا را می‌شایست بر آنجا قلعه‌ای بنیاد می‌نهاد» (همان: ۱۹۹). از این رو قلاع برافراشته شده بر رفیع‌ترین قلعه‌های ایران مهمترین کارکرد سیاسی و اجتماعی خود را در تاریخ میانه ایران در عصر اقتدار نزاریان ایفا کردند.^۸

۷ - درباره ویژگی شخصیت احمدبن عبدالملک عطاش و پدرش، در بیشتر منابع تاریخی مانند تاریخ الکامل ابن اثیر، راحه الصدور و آبه السرور راوندی، جامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل‌الله و... مطالب در خور توجهی آمده است. داستان تسخیر شاهدژ نیز تقریباً به تفصیل بیان شده اما عطاملک جویی از بیان این داستان گذشته است (۲).

۸ - سلجوقیان نتوانستند آرزوی تسخیر قلاع اسماعیلیه را عملی کنند و چنان که بیان شد همیشه در لشکرکشی‌ها تلفات زیادی برجای می‌گذاشتند. عطاملک جویی درباره تسخیر قلاع نزاریان نظر جالبی دارد: «چون هر دولتی را غایتی و هرکاری را نهیاتی است که حق تعالی به کمال علم و قدرت خویش حد و وقت آن در ازل آزال مقدر کرده است و تا به آن سبب نرسد، با کثرت قوت و آلت و عدت البته میسر نگردد و دلیل بر آن، آن است که فتح این قلاع و استیصال این بقاع به ظهور دولت پادشاه جهان منکو قائم منوط بود و به قوت و شوکت و حرکت برادر او پادشاه گیتی هولاکو مضبوط...» (جویی ۱۹۳۷: ۲۱۲).

همچنین درباره نقش سیاسی و اجتماعی قلاع در این دوره رجوع شود به: خلعتبری و دلریش ۱۳۸۲، ستوده ۱۳۶۲.

دور از دسترس بودن، پنهان از دیده‌ها. فعالیت کردن و سیاست باطنی در پیش گرفتن از شاخصه‌های مهم اهداف، تصمیم‌ها و اقدامات حسن صباح بود. او در آغاز، دعوت پنهانی خود را در سراسر ایران ترویج داد و نهضت قلاع را به دور از دیده‌ها بنیان نهاد. به یک باور می‌توان تسخیر این قلاع را نهضت «دارالهجره» نامید چرا که «صباخیان» قلاعی را که تصرف می‌کردند دارالهجره می‌نامیدند و این عنوان پیشینه سیاسی - مذهبی طولانی در گستره رشد، توسعه و بلوغ اسلام و مذهب فاطمی داشت. از آغاز اسلام که مدینه (یثرب) به عنوان نخستین دارالهجره اسلام درآمد، این نام معنای سیاسی و اجتماعی خود را یافته بود. پیش از حسن صباح نیز فاطمیان در شمال آفریقا دارالهجره بنا کردند (هاجسن ۱۳۸۳: ۱۰۳ - ۱۰۴). دارالهجره‌های حسن صباح در الموت، لمبسر، گردکوه، قهستان، شاهدژ اصفهان و... پراکنده بود و مرکز اصلی دعوت و جان پناه رهبران و پیروان آن نهضت به حساب می‌آمد.

پیداست که حسن صباح به عنوان مؤسس نهضت، «سیاست‌ها و شیوه‌های کلی مبارزاتی نزاریان را شخصاً طراحی می‌کرد» (دفتری ۱۳۷۷: ۶۹۸). او در چنین راهی مطابق با تکوین «دعوت جدید» که اندیشه‌های مذهبی خاص خود را داشت، شیوه‌های نوینی در برخورد با مخالفان در پیش گرفت. حکومت قلاع را می‌توان سرآغاز چنین شیوه‌هایی دانست و از آن پس، تربیت و به کارگیری گروهی از جان برکفان نهضت که در تاریخ از آن‌ها به نام فدایی یاد شده است، از عوامل مهم در پیشبرد اهداف نهضت نزاری بودند. فداییان برای پیروزی نهضت جان خود را در کف اخلاص می‌گذاشتند، آنان می‌توانستند در برابر نیروی نظامی بس قدرتمندتر مخالفان، عملکردی موفق در «کشتار رهبران بزرگ نظامی و دینی» داشته باشند (مادلونگ ۱۳۷۷: ۱۶۳). اما این سیاست غالب حسن صباح نبود. فدائیان از نظر مخالفان نهضت، آدمکشان متعصبی بودند که توطئه‌های جنایتکارانه علیه دین و اجتماع به راه انداخته بودند (لوئیس ۱۳۶۲: ۱۹۹). اما از نظر خود آنان با این اقدام، هم به فرمان مقتدای خویش عمل کرده و کاری نیک به سامان رسانده بودند و هم وارد بهشت می‌شدند. بی‌محابا بودن آنان خود دلیلی است که در تاریخ، پیرامون نام و عمل‌شان افسانه‌سازی صورت گیرد و به غلط آنان را معتادان به حشیش بخوانند (Daftary 1994: 1 - 8). فدائیان در روزگار حسن صباح ۴۸ نفر از کار بدستان حکومتی و مذهبی سلجوقیان و دستگاه خلافت عباسی را به دشنه خویش و بیشتر در برابر دیدگان دیگران، برای جلوه‌گری و اثرگذاری سیاسی قتل بزرگان حکومتی، از پای درآوردند (جمال‌الدین ابوالقاسم کاشانی ۱۳۶۶: ۱۶۹؛ رشیدالدین فضل‌الله ۱۳۶۵: ۱۳ - ۱۳۶). کار فداییان برنامه‌های

اصولی و ویژه‌ای داشت که پس از آن آموزش‌های بسیار، فدایی آماده‌گونه‌ای از عملیات اثرگذار اما تنها با قتل یک نفر، آماده می‌شد. و به این وسیله کاری که فدائیان می‌کردند گاه اثرات بیشتری از جنگ‌های طولانی مدت و پرهزینه برجای می‌گذاشت. این اقدام در حالی صورت می‌گرفت که در لشکرکشی‌های بی‌حاصل سلجوقیان علاوه بر تحمیل هزینه‌های بسیار در گردآوردن سپاهیان از بخش‌های مختلف، تعداد بسیاری از سپاهیان نیز از پای در می‌آمدند (برای آگاهی بیشتر، لوئیس ۱۳۴۸).

حسن صباح هیچ‌گاه حمله گسترده نظامی را تدارک ندید، مگر آن که بخواهد به ضدحمله علیه لشکرکشی سلجوقیان دست بزند. این‌گونه ضدحمله‌ها در اواخر دوره ملکشاه، در دوره برکیارق و در دوره محمدتبر تا اندازه‌ای توانستند از فشار نیروهای منسجم و پرشمار سپاهیان سلجوقی بکاهند. در تمام این دوره، حسن صباح سعی داشت با جای‌گیری در ستیغ قلعه‌ها و تسخیر بیشتر نواحی قهستان (کوهستان) کار قیام را سرعت ببخشد (هاجسن ۱۳۷۱: ۴۰۶)، او در این راه تلاش فراوان می‌کرد تا «خواص و پیروان خویش» را به بهره‌گیری از شیوه‌های درست رهنمون سازد و درعین موعظه‌های دینی، سفارش‌های سیاسی و اجتماعی و حتی در پیش داشتن سلامت شخصی را ارائه می‌داد (خراسانی فدایی ۱۳۶۲: ۹۳) از این‌رو، دینداری متناسب با آموزه‌های جدید، همراه با توانمندی جسمی و به تأییرپذیری از مسایل اعتقادی برای رهنمون شدن به حیات کنونی در کندن ریشه‌های فساد و مخالف، آموزه اصلی حسن صباح بود که مستقیماً بر اقدامات فداییان و پیروان او در انجام فعالیت‌های سیاسی و نظامی تأثیر می‌گذاشت.

با این شیوه‌ها، حسن صباح توانست ضمن آن‌که از هسته مرکزی خلافت فاطمی جدا شود (پس از سال ۴۸۸ق) در درون دستگاه سلطنت سلجوقی رخنه کرده، سلطنت و خلافت را در خطر جدی قرار دهد و با این شیوه، نهضت قلاع را تأسیس و بر دوام ماندن آن را تثبیت کند. چنان‌که در زمان جانشین او، کیابزرگ امید رودباری و دیگر داعیان (خداوندان) الموت بقا و دوام ۱۷۱ ساله آن نهضت تا برجیدن بساط نزاریان قلاع، توسط هلاکوخان مغول (۶۵۴ق)، رقم زده شد (اقبال آشتیانی ۱۳۶۴: ۱۷۵).

نتیجه‌گیری

حسن صباح در دوره‌ای که مصادف بود با اوج اقتدار سلجوقیان، متناسب با دعوت باطنی و پنهان از دیده‌های کار بدستان حکومتی سلطنت سلجوقی، توانست نهضتی را پایه‌گذاری کند.

که چندی بعد به نهضت نزاری شهرت یافت و نه تنها خار سر راه سلطنت و خلافت شد که سلاطین سلجوقی، خلفای عباسی و مقامات دیوانی و مذهبی آنان را درگیر گرفتاری‌ها و نزاع‌های بی‌سرانجام کرد که پس از سلجوقیان تا زمان هجوم مغولان ادامه یافت.

بنیان‌گذار نهضت نزاری از همان آغاز با تسخیر قلاع و ستیغ قلعه‌ها توانست در درون حکومت سلجوقیان، حکومتی درون گروهی ایجاد کند که در آن پیکره، غده‌ای سرطانی را می‌مانست و به سرعت گسترش خود را آغاز کرد. آموزه دعوت جدید در برابر دعوت قدیمه همراه با نوگرایی دینی و استفاده از ایده‌های نو پس از افتراق مستعلوی - نزاری در درون خلافت فاطمی، این امکان را به حسن صباح داد که پیروانش او را حجت امام غائب بخوانند و به تبعیت بی‌چون و چرا از وی، اهداف نهضت را پیش ببرند. از این‌رو، اقدام او هم دارای تئوری‌های مذهبی بود هم برخوردار از شیوه‌های نوین سیاسی در برخورد با مخالفان. شم سیاسی حسن صباح آن بود که ضمن گسترش دعوت، حکومت مخالف را از بالا ساقط کند. یعنی به جای ضربه زدن از طریق لشکرکشی به شهرها و کشتار گناه‌کار و بی‌گناه وزیران، و دیوانسالاران، قاضیان و مفتیان را هدف قرار می‌داد و با استفاده از فداییان پرورش یافته در قلاع، در هسته سیاسی مخالفان شکست وارد می‌کرد. این امر یک دلیل واضح داشت و آن این‌که سپاهیان او اگر چه توانایی عملیات فردی را به خوبی داشتند اما کثرت آنان چندان نبود که بتوانند در پای قلعه و در دشت‌ها در برابر انبوه سپاهیان سلجوقی که از ماوراءالنهر تا شام گسترده بودند، مقاومت کنند.

به این ترتیب سیاست نظامی حسن صباح نیز در پرتو سیاست مذهبی او رویکردی تازه داشت. به این‌سان، سیاست‌های او در تکوین نهضت در برخورد با مخالفان نیز در تغییر و تحول درونی بود. چنان‌که ضمن حفظ سیاست ثابت در استفاده از فداییان، گاه از گفت و گو نیز استفاده می‌کرد و مشهورترین آن گفت و گوهای احمدبن عبدالملک عطاش در شاهدژ با سلطان محمدتپر برای حفظ شاهدژ و حتی بهره‌مندی از مناظره‌های مذهبی است. گاه نیز از سیاست‌های ناباورانه‌ای استفاده می‌شد که نمونه بارز آن حضور اسماعیلیان به همراه رئیس مظفر در میان سپاهیان برکیارق است، بدون آن‌که خود را اسماعیلی معرفی کنند. حسن صباح با چنین اقداماتی عملاً نشان می‌داد که به جز استفاده از فداییان، در دیگر اقدامات سیاسی و نظامی، سیاست ثابتی در پیش نمی‌گیرد. چنان‌که حتی در اداره جامعه پیروان خویش نیز گاه از سیاست‌های مختلف اما مبتنی بر آموزه جدید و نوگرایی‌هایی که داشت استفاده می‌کرد.

منابع

- اقبال آشتیانی، عباس. ۱۳۶۴. تاریخ مغول (از جمله چنگیز تا تشکیل دولت تیمور). تهران: امیرکبیر.
- باسورث، ادموند کلیفورد. ۱۳۷۱. "تاریخ دودمانی ایران". تاریخ ایران، (از آمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان). پژوهش دانشگاه کمبریج، جلد پنجم، گردآورنده جی، آ. بویل. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.
- بنداری اصفهانی. ۱۳۵۶. زبده النصره و نخبه العصره (تاریخ سلسله سلجوقی). ترجمه محمد حسین خلیلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جمال‌الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمدکاشانی، (مورخ حاسب). ۱۳۶۶. زبده التواریخ (بخش فاطمیان و نزاریان). به کوشش محمدتقی دانش پژوه. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- حافظ ابرو، شهاب‌الدین عبدالله بن لطفعلی. ۱۳۶۴. مجمع التواریخ السلطانیه. به کوشش محمد مدرسی زنجانی. تهران.
- حمدالله مستوفی. ۱۳۳۹. تاریخ گزیده. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- خراسانی‌فدائی، محمدبن زین‌العابدین. ۱۳۶۲. تاریخ اسماعیلیه (هدایت المؤمنین الطالبین). تصحیح الکساندر سیمیونوف. تهران: اساطیر.
- خلعتبری، اللهیار و دلریش، بشری. ۱۳۸۲. کارکردها و نقش سیاسی و اجتماعی قلاع در تاریخ میانه ایران. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- داود بن ابی‌الفضل محمد بناکتی. ۱۳۴۸. تاریخ بناکتی (روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب). به کوشش جعفر شعار. تهران: انجمن آثار ملی.
- دفتری، فرهاد. ۱۳۷۷. "اسماعیلیه" در دائره‌المعارف بزرگ اسلامی. جلد هشتم. تهران: مرکز دائره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- _____ ۱۳۸۲. "حسن صباح و سرآغاز جنبش اسماعیلی نزاری" در تاریخ و اندیشه‌های اسماعیلی در سده‌های میانه. تنظیم و تدوین فرهاد دفتری. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: فرزانه‌روز.
- _____ ۱۳۸۳. تاریخ و عقاید اسماعیلیه. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: فرزانه‌روز.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی. ۱۳۵۶. جامع التواریخ (قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان). به اهتمام محمدتقی دانش پژوه و محمد مدرسی زنجانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ستوده، منوچهر. ۱۳۶۲. قلاع اسماعیلیه در رشته کوه‌های البرز. تهران: طهوری.

عظاملك علاءالدين جوينى. ۱۳۵۵. تاريخ جهانگشايى. جلد سوم. تصحيح محمدبن عبدالوهاب قزوینى. لیدن، بريل.

غياثالدين بن هماملالدين خواندمير. ۱۳۵۵. دستورالوزراء. تصحيح سعيد نفيسى. تهران: اقبال.

جلال همائى. تهران: خيام. ۱۳۶۲. تاريخ حبيب السير فى اخبار اولاد بشر. به كوشش

لوئيس، برنارد. ۱۳۴۸. فدائيان اسماعيلى. ترجمه فریدون بدره‌اى. تهران: بنياد فرهنگ ايران.

۱۳۶۲. تاريخ اسماعيليان. ترجمه فریدون بدره‌اى. تهران: توس.

مادلونگ. ۱۳۷۷. فرقه‌هاى اسلامى: ترجمه ابوالقاسم سرى. تهران: اساطير.

محمدبن خاوند شاه بلخى، ميرخواند. ۱۳۷۳. روضه‌الضفا. جلد چهارم. تلخيص عباس زرياب. تهران: علمى.

محمدبن على بن سليمان راوندى. ۱۳۳۳. راحة الصدور و آيه السرور (در تاريخ آل سلجوقى). تصحيح محمد اقبال. به كوشش مجتبى مینوى. تهران: اميركبير.

محمدبن على بن محمد شبانكاره‌اى. ۱۳۶۳. مجمع الأنساب. تصحيح ميرهاشم محدث. تهران: اميركبير.

محمدالسعيد جمال الدين. ۱۹۷۵. دولة الاسماعيليه فى ايران. قاهره: مؤسسه سجل العرب.

نظام الملك طوسى، ابوعلی حسن بن علی. ۱۳۷۵. سياست‌نامه (سيرالملوک). به كوشش جعفر شعار. تهران: شركت سهامى كتاب‌هاى جيبى.

هاجسن، مارشال، گ. س. ۱۳۷۱. "دولت اسماعيلى". تاريخ ايران، (از آمدن سلجوقيان تا فروپاشى دولت ايلخانان)، پژوهش دانشگاه كمبريج. جلد پنجم. گردآورنده جى، آ. بويل. ترجمه حسن انوشه. تهران: اميركبير.

۱۳۸۳. فرقه اسماعيليه. ترجمه فریدون بدره‌اى. تهران: علمى و فرهنگى.

Daftary, Farhad. 1994. *The Assassin legends (myths of the Ismailis)*. London and New York: I. B. Tauris & Co Ltd.

Madelung, W. 1987. "Ismā'iliyya" in *Encyclopaedia of Islam*. vol. IV. Leiden: Brill.

Nanji, Azim. 1995. "Nizariyya" in *Encyclopaedia of Islam*. vol. VIII. Leiden: Brill.